

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

و عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

«وَلَوْ خِفْتُ تَعْجِيلَ الْعُقُوبَةِ لَأَجْتَنَبْتُهُ لَا لِإِنَّكَ أَهْوَنُ النَّاطِرِينَ وَ أَخَفُّ

الْمُطَّلِعِينَ بَلْ لِإِنَّكَ يَا رَبِّ خَيْرُ السَّاتِرِينَ وَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ وَ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ؛ اگر

ترس از تعجیل در عقوبت داشتیم ای پروردگار، من از گناه دوری می‌کردم و به دنبال

گناه نمی‌رفتم، و این نه به این جهت است که تو نظارت چندانی بر احوال من

نداری و اطلاع کافی بر رفتار من نداری، بل به این جهت است که تو بهترین ساتر و

پوشانندهٔ عیوب من می‌باشی، و در مقام حسابرسی و حکومت، حکومت متقن و

محکم و متقن‌ترین نوع از حکومت را تو واجدی، و در نهایت در کرامت بالاترین

مرتبهٔ کرامت را داری. به این سه جهت است که من نسبت به گناه آن توجه کافی را

ندارم و گاه‌گاهی دچار لغزش و خطا می‌شوم.»

این مضامین عالیّه فرمایشات امام سجاد علیه السّلام که به خدا عرضه

می‌دارد واقعاً برای ما - همان‌طور که عرض شد - اصلاً کلید راه است و نشان

می‌دهد که چگونه ما باید حرکت کنیم و روش سیر سالک چگونه باید باشد و در

مقام خوف و رجاء چه راهی را باید در پیش بگیرد و نسبت به پروردگار چه نظری

باید داشته باشد، نظرش باید چه باشد. بالاخره ما با خدا طرف هستیم و با خدا می‌خواهیم ربط برقرار کنیم. چه خدایی؟

خدایی که دیگران دارند معرفی می‌کنند؛ خدای قهر و غضب و معاقب و بگیروبیند و حسابر س و چه چه، که دائماً انسان وقتی یک هم‌چنین وضعی را می‌بیند در حول و ولا قرار دارد. مثلاً خبرهایی که از زندان می‌آید: آقا این‌طور است آن‌طور است، چه مسائلی است. شخصی را که بخواهند [زندانی] ببرند از اول با خودش چه تصوورهایی می‌کند و چه مسائلی ممکن است اتفاق بیفتد؟! یا اینکه فرض کنید انسان را دعوت می‌کنند به یک باغی که آن باغ، درختانش چنین است و سایه‌هایش چنان است، نهر آب و اشجار و میوه‌ها و گل‌ها و امثال ذلک.

یک روز مرحوم آقا وقتی که می‌خواستند کتاب *الله شناسی* را شروع کنند من گفتم: آقا جان شما مقصودتان از نوشتن *الله شناسی* چیست؟ شما چه هدفی دارید؟ راجع به معاد شناسی مشخص است، راجع به *امام شناسی* هم که خودتان گفتید که: ما دیدیم امام برای مردم ناشناخته است، حقیقت امام ناشناخته است. ما دوازده امام داریم، چهارده معصوم داریم، مردم باید بفهمند این چهارده معصوم چه کسی هستند و چه هستند، ارتباط با آنها باید چطور باشد و این ائمه در زندگی و در روش و مسیر چه جایگاهی باید داشته باشند. گفتند: ما دیدیم این مردم اصلاً خبر ندارند از هیچی. آمدیم و شروع کردیم برای نوشتن *امام شناسی* که ائمه را معرفی کنیم.

بعد فرمودند: راجع به خدا که مبداء برای وجود است و حقیقت ربطیه است و آن باید برای مردم [روشن شود] ما آمدیم بین خدا و بین مردم آشتی برقرار کنیم، آخر این مردم با خدا قهر کرده‌اند و فاصله گرفته‌اند. فقط همین، موقع ظهر که می‌شود یک الله اکبر آن هم از سر زور! یک ماه رمضان که می‌شود [می‌گویند: ای بابا کی این یک ماه تمام می‌شود و دوباره روال عادی زندگی مان را در پیش می‌گیریم! یک حج هم که می‌خواهند بروند هزار تا غر می‌زنند که: اینجا هم جا بود ما را برداشتید آورده‌اید؟! کجا پس شما را کجا ببرند؟ ببرند جای دیگر!

یک وقت ما مدینه بودیم یک بنده خدایی از آشنایان بود، چند روزی گذشته بود آمد به اتاق ما، بعد سؤال کردیم حال شما چطور است؟ گفت: الحمدلله بالاخره یک ماه هم تمام می‌شود برمی‌گردیم سر زندگی مان، الحمدلله بالاخره صبر می‌کنیم یک چند روزی این یک ماه تمام شود و برمی‌گردیم سر زندگی مان! - شما هم بودید - این چه مکه‌ای است که انسان هی می‌خواهد تمام شود و تکلیف از او ساقط شود برگردد سر زندگی اش!؟

چه خدایی در نظر ماست؟ چه علائقی و علقه‌هایی و سلائقی ما را گرفته که راجع به آن ذاتی که باید با او از همه کس رفیق‌تر و قرین‌تر و اقرب و در مصاحبت شدیدتر باشیم - که بزرگان هم اصلاً همین‌طور هستند و همه به این کیفیت - آن وقت ما این همه فاصله بگیریم و از دور یک سلامی می‌کنیم و یک دستی برایش تکان می‌دهیم، آن هم از ترس اینکه روز قیامت حج انجام نداده‌ایم و خلاصه حالا

بیا حساب و کتاب پس بدهد، حالا یک ماه را ما تحمل می‌کنیم بالاخره این شدت را تحمل می‌کنیم و تمام می‌شود!

مرحوم آقا فرمودند: این *الله شناسی* را که من شروع کردم برای اینکه بیایم خدا را بیاورم بیاورم در کنار مردم بنشانم، در کنار آنها قرار بدهم و به آنها بگویم نگاه کنید ببینید که چقدر خدای خوبی ما داریم، چقدر خدای انیس و مونس ما داریم، چقدر خدای محبوبی ما داریم، چقدر خدایی که اصلا ما باید فقط او را مد نظر قرار بدهیم و بقیه امور را در زیر مجموعه آن فضا باید تعریف کنیم.

البته این سه جلدی که ایشان راجع به *الله شناسی* نوشته‌اند به اعتقاد من برای معرفی خدا نیست؛ فقط در اینجا کیفیت راه به سوی او را بیان کرده‌اند. اما اینکه خدا چیست و چه خصوصیات، صفات، اسماء و ذات و این حرف‌ها اصلا ایشان در اینجا مطرح نکردند. تازه به اعتقاد من این سه جلد مقدمه است که صلاح بر این بوده که دیگر بیشتر از این، توفیق ما از مدرکات و از حقائق به همین مقدار باشد. من از خیلی وقت پیش به ایشان می‌گفتم که این *الله شناسی* را شما شروع کنید، ایشان می‌گفتند که باشد من شروع می‌کنم. تا اینکه بالاخره شروع کردند و حتی جلد سوم هم به انتها نرسید و دیگر به رحمت خدا رفتند، خدا رحمت‌شان کند.

این خدایی که به این نحو است این خدا را انسان آن وقت طور دیگر با او ارتباط برقرار می‌کند، فرق می‌کند با آن ارتباطی که دیگران دارند. امام علیه السلام می‌خواهد این ارتباط را برای ما ایجاد کند، می‌گوید باید این طور ارتباط داشته

باشید. بعد حضرت می خواهند بگویند که ما بشر هستیم، بشر تحمل و طاقتش محدود است. ما سنگ نیستیم، چدن و آهن نیستیم. آتش و درد و سیخ و سه پایه و این حرف ها همه به جای خودش محفوظ است. شما یک وقت خیال نکنید ما که داریم این حرف را می زنیم و بندگان، ما یک جنس دیگری هستیم، یک قسم دیگری هستیم مثل فولاد، نه، بشر هستیم و درد را می فهمیم، ناراحتی را درک می کنیم، تألمات را حس می کنیم، همه این چیزها را احساس می کنیم. و می دانیم گناه و اینها همه عواقب دارد، اثرات دارد و به خود ما برمی گردد و این آثار متوجه خود ما می شود، همه اینها را می دانیم. ولی از آن طرف هم می دانیم که خدا ما را بشر خلق کرده و جایز الخطاء خلق کرده است، نفس می آید غلبه می کند، امیال می آیند و غلبه می کنند و خطایی را مرتکب می شویم بخاطر یک جهاتی، بخاطر یک مسائلی بخاطر یک منافی، بعد متنبه می شویم، متوجه می شویم، متذکر می شویم و می آییم توبه می کنیم و امید داریم که این در باز است، این در بسته نیست، این در همیشه باز است.

مرحوم آقای حداد - رضوان الله علیه - یک شب در خدمت ایشان بودیم. صحبت از یک شخصی می کردند که این مدتی آمده بود و حالی پیدا کرده بود متنها متأسفانه گرفتار ابالسه و شیاطین شده بود - البته شیاطین انسی که بدتر از شیاطین جنی هستند! - نظرش را زده بودند و فاصله گرفته بود و شک و شبهه هایی ایجاد شده بود و خودش هم گاه گاهی این طرف و آن طرف حرف هایی می زد. بعد از یک

مدتی متوجه می‌شود که عجب چه اشتباهی کرده، اینها این‌طور کرده‌اند منتها خجالت می‌کشید حالا مثلا بخواهد خدمت ایشان برسد. ایشان فرمودند: آقا سید محمدحسین، آقا بگویند این در همیشه باز است، اینجا جای خجالت و این حرف‌ها نیست، اینجا همیشه باز است و حساب این نیست که ... یعنی اصلا مرام‌شان این بوده. حالا چه بگویند، چه نگویند روش‌شان این بود که: حالا چون مثلا یک هم‌چنین حرفی زده شده و یک هم‌چنین فاصله‌ای گرفته شده در اینجا بخاطر عطف به ماسبق و اینها نیست.

اینها دریا بودند؛ یعنی دریا باکی ندارد از اینکه شما فرض بکنید کاسه‌ای آب از آن بردارید یا کاسه‌ای در آن بریزید طوریش نمی‌شود، اصلا توجهی ندارد اصلا چیزی ندارد. این نحوه و این خدا به این کیفیت، این خدایی است که امام دارد ما را به این سمت دعوت می‌کند و معرفی می‌کند و می‌گوید این‌طوری بروید به سمت خدا حالتان بهتر خواهد بود، حال و هوایان بهتر می‌شود و به این شکل حرکت می‌کند.

این خدایی که ما داریم خدایی است که خَيْرُ السَّائِرِينَ است؛ خَيْرُ السَّائِرِينَ خدایی است که عیوب را می‌پوشاند. مگر در دعا نمی‌خوانیم یا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ، وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ، يَا مَنْ لَمْ يُؤَاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ، يَا مَنْ لَمْ يَهْتِكِ السِّرَّ. - خیلی دعای عجیبی است، اصلا دعای خیلی عجیبی است. این دعا را بزرگان به بعضی‌ها دستور

می دادند که هر شب بخوانند یا در قنوت شان، یا در قنوت نماز شب.<sup>۱</sup> - ای کسی که خوبی بندگانت را اظهار می کنی ابراز می کنی، ولی بندهات یک کار خیری انجام داده است به یک وسیله ای این را می آوری ابراز می کنی.

می بینید یک نفر خواب دید قضیه ای برای یک شخص اتفاق افتاد، می گوید من اصلا به کسی نگفته بودم و به کسی چیزی نگفته بودم. معلوم است خدا خواسته که این عمل خیر در اینجا مثلا مطرح شود، پخش شود. یا انسان یک کاری می کند فقط بین خود و بین خدا، یک مرتبه می بیند از یک جا این قضیه رو شد و این مسئله روشن شد. موارد عدیده ای از این موارد است.

از آن طرف سَتْرَ الْقَبِيحِ داریم که قبیح را می پوشانی. آدم بیاید و قبیح را

۱. روح مجرد، ص ۵۰۵: ... حضرت آقای حداد دعای زیر را در قنوت های نمازشان می خوانند:

يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ، وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ، يَا مَنْ لَمْ يُوَاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ، يَا مَنْ لَمْ يَهْتِكِ السِّرَّ، يَا عَظِيمَ الْعَفْوِ، يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ، يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ، يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ؛ اَرْحَمَنِي يَا صَاحِبَ كُلِّ نَجْوَى، يَا مُنْتَهَى كُلِّ شَكْوَى، يَا مُفَرِّجَ كُلِّ كَرْبَةٍ، يَا مُقِيلَ الْعَثَرَاتِ، يَا كَرِيمَ الصَّفْحِ، يَا عَظِيمَ الْعَفْوِ، يَا مُبْتَدِئًا بِالنَّعْمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا.

يَا رَبَّاهُ! يَا سَيِّدَاهُ! يَا غَايَةَ رَغْبَتَاهُ! أَسْأَلُكَ بِكَ وَ بِمُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْاِثْمَةَ الْمَعْصُومِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ، وَ أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ أَنْ لَا تُشَوِّهَ خَلْقِي بِالنَّارِ، وَ أَنْ تَفْعَلَ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ

پوشانند؛ یک وقت یکی از دوستان نسبت به یک مسئله‌ای آمد و به من گفت که آقا من بین الطلوعین نشسته بودم و مشغول ذکر و اینها بودم، بعد یک شخصی را دیدم که این مسیری را که دارد می‌رود این مسیرش به یک چیز دیگری منحرف شد، به یک قضیه دیگری منحرف شد. اما اینکه چه کرده بود که این برایش اتفاق افتاده بود این را متوجه نشده بود، درحالی که اصلاً ارتباط خیلی خاصی نداشت. - البته خود من نسبت به آن مسئله اطلاع داشتم - من رفتم به او تذکر دادم و آن شخص هم دیگر بنا را گذاشت بر اینکه دیگر تکرار نکند تا اینکه آن حالش تغییر پیدا کرد. بعد خود آن شخص دوباره متوجه شد که حال او عوض شده است. یعنی برای افرادی که بخواهد این مسئله را ببیند آن خود عمل و خود آن گناه و خود او هم روشن نیست.

قشنگ خدا می‌توانست این طرف را هم روشن کند دیگر، وقتی که این مسیرش منحرف شده، اینکه دارد به سمت کعبه می‌رود یک دفعه انحراف پیدا می‌کند، این مقدارش را که خدا [روشن] کرده خب مقدار دیگرش هم [می‌توانست]، ولی نه، خدا سَتَرَ الْقَبِيحِ است نمی‌خواهد قُبْح مسئله بیاید و روشن شود. این مقام ستاریت اوست.

عرض شد یک مرتبه دیگر ستاریت این است که دیگر اصلاً از ریشه این مطلب را خدا می‌آید برمی‌دارد و آن این است که اصلاً آن گناهی که این انجام داده است آن گناه را می‌آید محو می‌کند. آنهایی که توبه می‌کنند و توبه‌های حسابی



می‌کنند اصلاً آن گناه را دیگر در وجود خود نمی‌بینند، توبهٔ نصح‌ها! اصلاً گناه را در وجود خود نمی‌بینند. اصلاً انگار خداوند برای انسان یک ذهولی می‌آورد، فراموشی می‌آورد، نسیان می‌آورد که اصلاً به او فکر نکند، دیگر نسبت به آن اصلاً توجهی نداشته باشد. از این بالاتر اینکه انسان آن آثار آن را هم نمی‌بیند؛ یعنی آثار آن گناه که کدورت باشد آن آثار را دیگر در خودش نمی‌بیند. چون نفسش عوض شده و نفسش برگشته است.

گفتیم مرتبه‌ای بالاتر از این هم هست: آن مرتبه این است که آن گناه تبدیل به حسنه می‌شود. اصلاً این یک چیز عجیب است. این دیگر از مقام *خَيْرُ السَّائِرِينَ* برمی‌گردد به *أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ*. یعنی اصل همان *أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ* است که کرامت خدا می‌آید و می‌گوید حالا که تو برگشتی، حالا که تو توبه کردی، حالا که دست از آنها [برداشتی] و به سمت من آمده‌ای، اولاً من آن را ستر می‌کنم، می‌پوشانم و نمی‌گذارم فاش شود. دوم اینکه او را محو می‌کنم. سوم اینکه آن گناهی را که خود آن گناه، مولد ظلمت و کدورت و قبض در نفس تو بود آن گناه را مبدل به نورانیت و انبساط و بهجت و حالت ابتهاج می‌کنم در نفس تو، و این برای افراد حاصل می‌شود.

یکی از رفقا می‌گفت که من در زمان مرحوم آقا، بالاخره جوانی و از این حرف‌ها، گفت وقتی خدمت آقا رسیدیم یک دفعه ایشان راجع به همین مطالب صحبت می‌کردند - حالا نمی‌دانم شب سه‌شنبه بود یا [عصر] جمعه، هر چه بود -

می گفتند کنار ایشان نشسته بودم راجع به همین مطالب صحبت می کردند راجع به اینکه چطور خدا مبدل است. می گفت یک دفعه نگاه به خودم کردم انگار، دیدم من اصلاً گناه انجام نداده‌ام و علاوه بر اینکه گناه انجام نداده‌ام هر کاری هم کردم الان حسنه برابرم نوشته‌اند. گفت اصلاً ماندم که این قضیه چیست؟ و همین طور دیگر ادامه پیدا کرد پیدا کرد همین طور.

در آیه شریفه مگر نداریم **إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ﴿الفرقان، ۷۰﴾** کسانی که توبه کنند - یعنی از رفتار ... که البته در اینجا بعضی‌ها یک صحبت‌هایی دارند - **آمَنَ**؛ ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند و توبه کنند و توبه حسابی، اینها **أُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ**؛ خدا این سیئات را به حسنات برمی گرداند.

چطور سیئات به حسنات برمی گردد؟ این جای تأمل دارد که این سیئه، وقتی یک وجودی بر یک شکل و بر یک نماد در این دنیا خلق بشود و تحقق پیدا کند، مگر اهل فلسفه و حکمت نمی گویند که هر وجودی که متحقق بشود هیچ گاه از بین نخواهد رفت. اینکه الان تحقق پیدا کرده با آن ظلمت و با آن کدورت چطور تبدیل می شود به حسنه و نور؟ مگر ظلمت می شود خودش تبدیل به نور بشود؟ چطور با مبانی و قواعد فلسفی جور درمی آید؟

چون هر وجودی که در عالم تحقق پیدا کند این وجود در وعاء و ظرف خودش دیگر معدوم شدن نیست، هر چه می خواهد باشد. وقتی که عدم دیگر بر او

طاری نمی‌شود این وجودی که توأم با کدورت تحقق پیدا کرده پس همیشه باید کدورت باشد. حالا یک وقت خدا این کدورت را در نظر نمی‌گیرد این یک حرف دیگر است. می‌گوید حالا بخشیدمت یا اینکه نسبت به آن توجه نکن. اما این چطور کدورت به نور تبدیل می‌شود این قضیه‌اش چیست؟ این چه مسئله‌ای دارد؟

بعضی‌ها آمده‌اند راجع به این مسئله توجیهاتی کردند حتی از نقطه نظر فلسفی هم آمده‌اند یک مسائلی را توجیه کرده‌اند که اگر بخواهم وارد آن مباحث شویم امشب دیگر حال و مجال برای اینها نیست. اگر بخواهیم از آن بگذریم باز آن لطفش را هم ندارد، پس بهتر این است که ما «إن شاء الله» این سخن بگذار تا وقت دگر» و برای فرصت دیگر که «إن شاء الله» ما به این مسئله بپردازیم که اصلاً از نقطه نظر فلسفی چطور این مسئله قابل حل است. یا باید ما دست از آن قاعده فلسفی برداریم یا اینکه به دنبال علاج و چاره برای این اشکال بگردیم که این تبدل ماهیت از یک مرتبه کدورت به مرتبه نور، با چه قانون و با چه اصلی می‌شود آن را توجیه کرد.

پس وعده ما عندالمشیة و التوفیق برای شب‌های آینده اگر خدا توفیق بدهد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد